

«المُعْجَم»

۳	الاحتراز : دوری کردن		
۱	الاحتلال : اشغال		«الف»
۴	الأحياء : جمع حَيّ : زندگان	۱۲	أَدُّ (أَوْدًا) : دشوار شد
۱۱	إِختار : برگزید		لَا يُؤَدُّهُ حَفْظُهُمَا : نگاهداشت آنها بر او
۷	الأخيار : جمع خَيْرٍ : نیکویرامان		دشوار نیست
۸	الإدراك : دست یابی، رسیدن	۱۴	الآفاق : جمع أُفُق : جاهای دور دست
۱۵	الأذهان : جمع ذَهْنٍ : اندیشه ها	۹	الآلات : جمع آلة : ابزارها
۴	الأرزاء : جمع رُزءٍ : مصیبت ها	۶	الآلام : جمع ألم : دردها
	أرى : نشان داد	۱۶	أَنْ — (أَيْنًا) : [زمان] فرارسید
۱۴	سُرْبِهِم : به آن ها نشان خواهیم داد	۱	أبت : (أبي) پدرم
۱۲	أزال : برطرف ساخت	۱۵	ابتنى : بنا کرد
۱	الازدهار : شکوفایی	۸	الإبر : جمع إِبْرَة : سوزن ها
۱۶	أزّل : لغزاند	۱	الأبرياء : جمع بَرِيءٍ : بی گناهان
۷	الإساءة : بدی کردن	۲	الأبطال : جمع بَطَلٍ : قهرمانان
۱۴	الاستئزق : نوعی لباس حریر	۷	أبطل : باطل کرد
۹	إِسْتَحْيَا : شرم کرد	۱۴	الاتباع : پیروی کردن
۴	إِسْتَحَارَ : طلب خیر کرد	۱	إِسْتَبَع : پیروی کرد
۴	إِسْتَشَارَ : مشورت کرد	۹	الإتجاه : سمت، جهت
۴	إِسْتَعَاذَ : پناه برد	۱	أتى — (إِثْنَانًا) : آمد، رسید
۱	إِسْتَعْبَدَ : به بندگی گرفت		مَالَمْ يَأْتِكَ : آنچه برای تو نیامده است
۴	إِسْتَقْبَلَ : دریافت کرد	۱۴	أنارَ : برانگیخت
۸	إِسْتَقْلَلَ : اندک شمرد	۶	أثبتَ : ثابت کرد
۱۲	إِسْتَمْسَكَ : چنگ درزد، محکم گرفت	۱	الأثرية : باستانی
۵	الأشعد : سعادت مندتر	۱۵	الإثم : گناه
۴	الأسى : اندوه	۲	الأثمن : گران بهاتر، با ارزش تر
۸	أَسْلَمَ : اسلام آورد	۵	الأجدر : شایسته تر
۵	أشيعَ : سیر کرد	۸	الأجلة : جمع جلیل : بزرگواران
۸	أشبهَ : شبیه است	۸	الاجنبى : بیگانه، خارجی
۷	أشفقَ : دلسوزی کرد	۱۲	أحاطَ : فراگرفت
۱۴	الإصبع : انگشت	۱	أحالَ : واگذار کرد، ارجاع داد

۱	الإنذار : هشدار	۲	أضاعَ : از دست داد، تباه کرد
۸	أندَرُ : هشدار داد	۱۴	الأضعاف : چند برابر
۱۵	أَشْطَطَ : فعال کرد	۱۳	أَضَلَّ : گمراه کرد
۵	إِنْشَقَّ : شکافته شد	۴	أَطْرَقَ : چشم به زمین دوخت
۲	الإنصاف : عدل	۴	أَطْفَأَ : خاموش کرد
	أُكْتُبُوا بِالْحَقِّ وَ الْإِنْصَافِ لَهَا :	۱۵	أَطْلَقَ : رها ساخت
	بنویسید که با او به حق و انصاف رفتار کنند	۱۵	الأطناب : جمع طُنْب : ریسمان‌های خیمه
۹	إِنْصَرَفَ : روانه شد	۱۶	أَظْلَمَ : تاریک شد
۴	الأنعام : جمع نَعَم : نغمه‌ها، آوازاها	۹	أَعَادَ : تکرار کرد
۱۲	الإنفصام : گسستن		أَعَدَّ عَلَيَّ : برایم تکرار کن
۱۴	أَنْقَضَ : ختم کرد	۱۳	إِعْتَرَضَ لَهُ : معترض شد
۱۳	إِنْقَضَ عَلَيَّ : به حمله کرد	۱۱	الأعجوبة : شگفت‌انگیز
	الأنواء : جمع نَوَاء : طوفان‌ها، دگرگونی‌های	۱	أَغْنَى : بی نیاز کرد
۴	آب و هوا	۱۱	أَفَاقَ : بیدار شد
۱۲	الأهلون : جمع اهل : خوشاوندان، خانواده	۱۱	الأكفان : جمع كَفَن
۳	أورثَ : به ارث گذاشت	۳	ألقي : انداخت
۸	الايلام : به درد آوردن		لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ :
	«ب»		بادست خویش، خود را به مهلکه نیندازید
۱۱	البائس : بی نوا	۸	أَلَفَ : تألیف کرد، نوشت
	باتَ — (بَيْتاً) : بیتوته کرد، شب را	۱۳	أَمَسَكَ : گرفت، به دست گرفت
۱۱	به صبح رساند	۳	الأمل : امید
	بِتِنَا عُرَاةً : برهنه ماندیم	۱	الإناء : ظرف
۵	الباسم : لیخندزنده	۸	إِنْتَمَى : وابسته شد، منسوب شد
۱۳	بِئْسَ : بد است	۱	إِنْتَهَى : پایان یافت
۹	بِجَلٍّ : بزرگ و گرامی داشت		لَإِنْ لَمْ تُثَبِّتْهُ لَأَرْجُمَنَّكَ :
۲	بِخَسٍّ — (بِخَسًّا) : کم فروشی کرد		اگر به آن (سخنان) پایان ندهی تو را
۶	البدیع : نو، تازه		بی شک سنگسار می کنم
۱۳	بِرَدَّةٍ (برودة) : سرد شد	۱	إِنْتَهَزَ : غنیمت شمرد
۶	البروتین : پروتئین	۴	إِنْشَقَى : دست کشید، خودداری کرد، ختم شد
		۶	أنجى : نجات داد

۱۳	تَصَارَعَ : کشتی گرفت	۵	التَّبَسُّمَةُ : لبخند
۵	تَضَجَّرَ : دل‌تنگ شد	۱۳	التَّبَشَّاشَةُ : خوشرویی
۲	تَضَمَّنَ : دربر گرفت، شامل شد	۱۵	البصائر : جمع بصیرة : دیده‌ها، بینش‌ها
۳	التعريض : متعرض شدن	۱۴	البصمة : اثر انگشت
	على سبيل التعريض : به صورت اشاره و گذرا	۳	البغضاء : بغض و کینه
۲	التعطف : مهربانی	۲	بَغَى — (بُغِيَّةً) : خواست
۱۳	تَقَاتَلَ : جنگید	۲	بَكَى — (بُكَاءً) : گریست
۲	تَكَوَّنَ : به وجود آمد	۹	بَلَى : بلکه، ولی
۱۳	تَلَطَّفَ : مهربانی کرد		بَلَى حُرٌّ : البته آزاده است
	تَلَطَّفَ فِي كَلَامِهِ : به نرمی سخن گفت	۳	البلاغ : ابلاغ کردن، رساندن
۳	تَلَاؤُ (تِلَاوَةٌ) : تلاوت کرد	۸	البَلَلُ : تَر شدن
	تَلَيَّيَ : تلاوت شد	۱۴	البتان : سرانگشتان، واحد آن «بتانة»
۱۶	التنزيل : قرآن کریم	۶	البتون : جمع این : فرزندان پسر
۳	التهلُّكَةُ : مهلکه، آنچه عاقبتش هلاک باشد	۱۴	البهجة : شادمانی
۳	التُّهْمُ : جمع تَهْمَةٌ : تهمت‌ها		
	اِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ : از جایگاه‌های		
	تهمت بپرهیزید	۲	تَأَلَّمَ : ناراحت شد
۱۱	التواييت : جمع تايوت	۱۱	تَاهَ — (تَيْهًا) : گم شد، گمراه شد
۱۶	تَوَطَّنَ : اقامت گزید	۴	تَابَ — (تَوْبَةً) : توبه کرد
۶	تَوَلَّى : دوستی کرد		تُبَّ عَلَيَّ : توبه مرا بپذیر
		۸	التبويب : باب بندی
	«ث»	۶	التَّحَالِيلُ : جمع تحلیل : آزمایش‌ها
۱۱	ثَارَ — (فُورًا) : قیام کرد، شورید	۱۲	التَّخْرُّرُ : آزادی
	ثُرْنَا عَلَيَّ أَنْفُسِنَا : علیه خود شوریدیم	۹	تَخَلَّى : آراسته شد
۱۱	الثَّرَى : خاک، زمین	۱۶	التخليص : رها ساختن
۸	الثَّرَوَاتُ : منابع	۱۶	التخليط : آمیخته شدن به گناه
۲	الثَّمينة : گران بها، با ارزش	۵	تَدَنَسَ : آلوده شد، ناپاک شد
		۶	تَزَكَّى : تزکیه شد، پاکی ورزید
	«ج»	۵	التشاؤم : بدبینی
۹	جَالَ — (جَوْلَانًا) : جولان داد	۱۶	تَشَبَّتَ : چنگ درزد، درآویخت

	جَبَّارٌ : قدرتمند، نام صورت فلکی «جوزاء»	۴	«خ»	
۴	خَابٌ — (خَبِيئَةً) : ناامید شد	۳	الجُبْرُ : سوراخ، روزنه	
۳	خَتَمٌ — (خَتْمًا) : به پایان برد	۲	الجِرَابُ : پوست، چرم	
۹	الخَدُّ : گونه	۶	الغَرَامُ : گرم	
۱۱	الخُسْرَانُ : زیان		الجِزْيَةُ : جزیه، مالی که اهل کتاب هر سال به دولت اسلامی پرداختند	۱
۱۴	الخُضْرُ : جمع أَخْضَرُ : سبزهها	۱۱	الجدِرَانُ : جمع جدار : دیوارها	
۵	الخَطَايَا : جمع خَطِيئَةٌ : گناهان	۱۳	الجلِيسُ : هم نشین	
۱۶	الخُطُوَّةُ : گام	۵	جَنَى — (جَنْبًا) : چید	
۵	خَلَاءٌ (خُلُوءًا) : خالی شد	۱۶	الجَوَادُ : اسب راهوار و اصیل	
۱۴	الخَلَايَا : جمع خَلِيَّةٌ : سلولها			
۱۴	الخَلْقُ : آفرینش			
	الخَلْقُ الجَدِيدُ : آفرینش مجدد			
	«ح»			
۱۳	الخِنَاقُ : یقه	۹	الحَاسِرُ : سر برهنه	
۴	خَيَّرَ : اختیار داد	۹	الحَافِي : پا برهنه	
	خَيَّرَ : اختیار داده شد	۲	حَالَفَ : هم پیمان شد	
		۳	الحَسَبُ : کفایت	
	«د»		فهو حَسْبُهُ : او برایش کفایت می کند	
۱۱	الدُّجَى : تاریکی شب		حَسْبُنَا اللَّهُ : خدا برای ما کافی است	
۵	دَعَا (دُعَاءً) : دعا کرد، فراخواند	۱۶	الحِصَادُ : درو	
۷	ندَعُو اللَّهَ : از خدا می خواهیم	۱۵	الْحُصُونُ : جمع حِصْنٍ : دژها	
۱	الدَّعْوَى : دعوی، شکایت	۱۱	الْحُفَاةُ : جمع حَافِي، پا برهنگان	
۱۳	دَعَّ : « وَدَعَّ	۱	الْحَفِيَّ : مهربان	
۹	دَقَّ (دَقًّا) : کوبید	۳	حَقَّقَ : محقق کرد	
۱۵	دَكَ (دَكًّا) : کوبید، نابود کرد	۶	الْحَلِيبُ : شیر	
۱	الدَّمَارُ : نابودی، ویرانی	۲	حَمَلٌ — (حَمَلًا) : وادار کرد	
۹	دَهَسَ (دَهْسَةً) : حیرت زده شد	۱۲	حَمَلٌ : به عهده او گذاشت	
۱۴	الدَّهْسَةُ : حیرت، شگفتی		الْحَوْمُ : جمع حَائِمٍ : تشنگان، چرخ زندگان، پروازکنندگان	۱۵
	«ذ»	۶	حَوَى — (حَوَايَةً) : در برداشت، شامل شد	
۸	ذَلِكَ : آن			

	«ز»	۱۶	الدَّبَاب : جمع دُبَابَة : مگس‌ها
۱۴	الزَّائِرُ : بر، لبریز	۲	ذَوَّقَ : چشاند
۴	زَالٌ : زایل شد	۱۵	ذَوِي : جمع ذو : صاحبان
۶	زَكَّى : تزکیه کرد، پاک کرد		يَصُدُّ ذَوِيه : هوادارانش را باز می‌دارد
	«س»		«ر»
۱۳	السَّاحِرُ : مسخره کننده	۱۶	الرَّاحِلَةُ : شترقوی و راهوار
۱۵	سَادَةٌ (سَيَادَة) : سروری یافت	۱	الرَّاعِبُ : متمایل، خواهان
۱۱	سَارٌ — سَيْرًا : به راه افتاد، رفت		أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ إِلَهْتِي :
۵	السَّانِعُ : میستر، ممکن		آیا تو از خدایان من روی گردانی؟
	الفرصة سانحة لك : فرصت مناسب به تو	۱	الزَّايَةُ : پرچم
	دست می‌دهد	۷	الرُّثَاءُ : ریا کاری
۲	سَبَّ ع (سَبَّأً) : دشنام داد	۱۱	الزَّبْحُ : سود
۱۶	السُّبْحَةُ : تسبیح	۱	رَجَمَ ع (رَجَمًا) : او را سنگ زد
۸	السَّجِيَّةُ : منش، خوی		لَأَرْجُمَنَّكَ : تو را سنگسار خواهم کرد
۷	سَحَبَ ع (سَحَبًا) : (روی زمین) کشید	۱۶	الرَّحِيلُ : کوچ، سفر
	سَحَبُوهُ عَنِ الْمَسْتَدِ :	۱۲	رَخَّصَ ع (رَخَّصًا) : ارزان شد
	او را از تخت پایین کشیدند	۱۲	رَدَّ ع (رَدًّا) : باز گرداند
۴	السُّحْبُ : جمع سَحَابَة : ابرها		ثَرَدَ الودائعُ : امانت بازگردانده شود
۱	سَرَّ ع (سَرُّورًا) : خوشحال کرد	۱۱	الزَّذِي : مرگ
۶	السُّعَالُ : سرفه	۸	الزَّغَامُ : خاک، ریگ آمیخته به خاک
۶	السُّعْرَةُ الخَرَارِيَّةُ : کالری	۲	رَغَبَ عَن : روی گرداند
۱۱	السَّكَنُ : خانه، سرزمین	۴	رَغَمَ : علی رغم، باوجود
۶	السُّكَّرِيَّاتُ : مواد قندی، گلوکزها	۱۴	الرُّفْرَفُ : بالش
۶	السُّكَّرِيَّةُ : قندی	۱	الرَّفْضُ : ترک کردن، نپذیرفتن
۱	السَّلْبُ : غارت		رَقِيَ — (رَقِيَّةً) : دل سوزاند
۱۲	السَّنَّةُ : چرت، خواب گرفتگی	۴	رَنَأَ (رَنَاءً) : توجه کرد، خیره شد
۱۴	السُّنْدُسُ : نوعی پارچه ابریشمی	۲	الرَّهْطُ : گروه
۱۱	السَّنِينُ : جمع سَنَة : سال‌ها	۱	الرَّوْعَةُ : شکوه و زیبایی
۹	السَّهْرَةُ : شب زنده داری		

	۲	سَوَاءٌ : برابر، یکسان
	۸	السَّوَاقِي : جمع الساقية : رودهای کوچک
۱۶	۱۴	سَوَى : بازسازی کرد، درست کرد
۲	۱	السَّوِيَّ : راست
۹	۱	السِّيَاحِيَّة : سیاحتی
۶	۱۲	السَّيِّدَةُ : سرور
۱۳		«ش»
	۲	شَكَأَ (شِكَايَةً) : شکایت کرد
۲	۱	الشُّكْوَى : شکایت
۲	۴	الشَّمَاءُ : بلند
	۸	الشَّهْدُ : عسل
۹	۳	الشُّوْنُ : جمع شآن : امرها
۱۴	۵	الشُّوكُ : خار، تیغ
۸		«ص»
۹	۹	صَاحٌ (صَيْحَةً) : فریاد زد
		صَاحَ بِهَا : او را صدا زد
۹	۳	صَاعٌ (صِيَاغَةً) : ساخت
		صُغُ : بساز
۴	۹	صَالٌ (صَوْلَةً) : حمله کرد
	۹	صَالَحٌ : آشتی کرد
	۸	الصُّحُفُ : جمع صحیفة : نوشته‌ها، روزنامه‌ها
		الصُّحُفِ الْأُولَى : کتاب‌های پیشین
۱	۱۵	صَدَّكَ (صَدًّا) : منع کرد، مانع شد
۳	۱۱	الصَّدَى : انعکاس صوت، پژواک
۱۳	۱۳	صَرَغَ (صُرْعًا) : بر زمین زد
۴	۳	الصُّفُوءَةُ : برگزیده، برگزیدگان
۷	۴	الصَّمَاءُ : سخت
۶		«ع»
۱۶		العَائِلِيَّة : خانوادگی
	۱۵	عَادَ (مَعَادًا) : پناه برد
	۱۱	عَارَضٌ : مخالفت کرد
	۱۳	العَوَاصِفُ : جمع عاصِفة : طوفان‌ها
	۳	عَاقَبَ : عقوبت کرد
	۴	العَالِي : بالا
	۱۶	عَدَّ (عَدًّا) : برشمرد
۱۸۵		الصَّخْرَةُ الصَّمَاءُ : سنگ سخت

	شکافتیم	۸	العَدِيدُ : متعدّد، بی شمار
۸	فُحُولُ : جمع فُحْلُ : بزرگان، برجستگان	۱۱	العُرَاةُ : جمع عُرِيَانُ : برهنگان
	فُحُولُ الْأَدَبِ : بزرگان ادبیات	۱۲	العُرْوَةُ : دستگیره، دست آویز
۱۶	الفُضِيحَةُ : افتضاح، رسوایی		العُرْوَةُ الْوُثْقَى : دست آویز محکم تر
۱۶	الفِطَامُ : از شیر گرفتن (کودک را)	۱۵	العَزَائِمُ : جمع عَزِيمَةٌ : قصدها، تصمیم های جدی
۴	الفُؤَادُ : دل	۲	عَزَلَ — (عَزْلًا) : بر کنار کرد
۵	الفُوزُ : موفقیّت و پیروزی	۱	عَزَمَ — (عَزْمًا) : تصمیم گرفت
	«ق»	۲	العَزِيمَةُ : عزم و اراده قوی
۱۴	القَبَسَاتُ : جمع قَبْسةٌ : نمونه ها، پرتوها	۱۳	العَسِيرُ : دشوار
۲	قَبَضَ — (قَبْضًا) : گرفت		عَصَى — (عَصِيًّا) : عصبان کرد،
۴	القَدْرُ : تقدیر	۶	نافرمانی کرد، گناه کرد
۲	قَدِمَ — (قُدُومًا) : روی آورد	۱	العَصِيَّ : عصبان گر، سرکش، نافرمان
۱۱	القُضْبَانُ : جمع قضیب : شاخه ها، میله ها	۱۴	العِظَامُ : جمع عَظْمُ : استخوان ها
	قُضْبَانُ الزَّمَنِ : میله های زندانِ زمانه	۵	عَفَا — (عَفْوًا) : بخشید، عفو کرد
۱۱	قَضَى — (قَضَاءً) : سپری کرد، درگذشت	۴	عَلَامٌ ؟ : (علی + ما) بر چه چیز؟
۵	قَضَى — (قَضَاءً) : ادا کرد	۱۶	عَلِقَ — (عَلِقًا) : چسبید
۲	القَطِيرَةُ : فطره کوچک	۱۲	العَلِيَّ : بلند مرتبه
۴	القِيَمَةُ : قَلَهُ، قَلَهُ كَوَهُ		«غ»
۱۶	قَهَرَ — (قَهْرًا) : خوار کرد، راند	۱	عَزَا — (عَزْوًا) : هجوم برد
۱۳	قَهَقَهُ : قهقهه زد	۱	الْعَزْوُ : تهاجم، حمله
۶	قَوَّضَ : کُتِبَ، درآورد	۱۶	العَضُّ : فرو بستن چشم
۶	الْقِيَمَةُ الْغِذَائِيَّةُ : ارزش غذایی	۱۲	العَمِيَّ : گمراهی
۱۲	القَيِّومُ : پاینده	۲	غَيْرُ : جز، دیگری
	«ک»		ما أَنْتَ وَغَيْرِكَ ؟ : تو را با دیگران چه کار؟
۱	الكَأْسُ : کاسه، جام		«ف»
۳	الكَاطِمُ : فرو برنده	۷	الفَارِغُ : خالی
	الكَاطِمِينَ الْغَيْظُ : فروبرندگان خشم	۶	فَجَّرَ : شکافت، منفجر کرد
			فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا : چشمه های زمین را

	۱	الکتاب : منظور قرآن است
	۲	الکتاب : نامه
۱۶	۵	کَدِرَءَ (کَدْرًا) : کدر و تیره شد
۹	۱۱	الکَرْزَى : خواب
۹	۱	الکُوب : فنجان
۶	۱	کَوَّرَ : تاریخ کرد، در هم پیچید
۱۱	۲	الکَیْل : پیمانہ
۱		«ل»
۱۴	۱۶	لَبِثَ ۛ (لَبِثًا) : درنگ کرد
۱	۳	اللَّحْدُ : گور، قبر
	۹	لَحِقَ ۛ (لِحَاقًا) : رسید، پیوست
	۳	لَدَغَ ۛ (لُدْغًا) : نیش زد، گزید
۱۴	۳	لَدُنْ : نزد
		اللِّقَاءُ : دیدار، ملاقات
۶	۱	لِمَ : (لِ + ما) برای چه
۸	۹	لَهَا ۛ (لَهُوًّا) : سرگرم شد
۱	۴	اللَّهَبُ : زبانه آتش
	۱۴	اللیف : بافت (بافت عصبی)
۲		«م»
	۱۴	مَاتَ ۛ (مَوْتًا) : درگذشت، مُرد
۱۵	۱۲	المَبْدَأُ : اصل، قاعده اساسی
۱۴	۵	المَتَاعِبُ : جمع متعبه : سختی ها
۱۴	۱	المُتَكَاسِلُ : تنبیل
۱	۱۵	المُتَهَدِّمُ : ویران شده
	۱۱	مَحَا ۛ (مَحْوًا) : محو کرد، پاک کرد
	۱۵	المُخَيَّمُ : خیمه زده، سایه افکنده
	۱	المَدَنِيَّةُ : تمدن
	۱	المَدَى : طول
	۱	على مدى التاريخ : در طول تاریخ
	۲	المرارة : تلخی
۱۶	۵	مَرَّ ۛ (مُرورًا) : گذر کرد
۹	۱۱	مَرَّغَ : مالید، به خاک مالید
۹	۱	المُرْعِجُ : آزار دهنده
۶	۱	مَرَّقَ : پاره کرد
۱۱	۲	المُسْبِقُ : قبلی
۱		المُسْتَقْبِلُ : دریافت کننده، گیرنده
۱۴		مَسَّ ۛ (مَسًّا) : دست مالید
۱	۱۶	أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ : این که عذابی به تو برسد
	۳	المِسْكَ : مشک
	۹	المِسمار : میخ
	۳	المَسْنَدُ : تخت، جایگاه
۱۴	۳	المشاعرُ : جمع مَشَعَرُ : احساسات
		المُضَادُّ : ضد، مخالف
۶	۱	المُضَادُّ لِلْعُفُوفَةِ : ضد عفونی کننده
۸	۹	المُعَاجِمُ : جمع مُعْجَمُ : فرهنگ های لغت
۱	۴	المَعَالِمُ : جمع مَعْلَمُ : آثار، نشانه ها
	۱۴	المعالِمُ الأثريةُ : آثار باستانی
۲		المعالي : جمع معلاة : بزرگی ها
۱۵		المُعْتَصِمُ : چنگ زنده
۱۴	۱۴	المُعْتَدُ : پیچیده
۱۴	۱۲	المَغْرَى : کُنه، معنی، عمق
۱۴	۵	المُفْضِلُ : برتر، ترجیح داده شده
۱	۱	مَلِيًّا : زمانی طولانی
	۱۵	وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا : بسیار از من دور شو،
	۱۱	مدتی طولانی از من دور شو
۱۱	۱۵	المُنَادِي : ندا دهنده
۱۶	۱	المُنَالُ : دست یافتن
۵	۱	المُنْبِعُثُ : نشأت گرفته

۱۴	نَصَبٌ ۛ (نَضْبًا) : همت گماشت	۶	المُنْشَطُ : انرژی بخش
	فَإِذَا فَرَعَتْ فَأَنْصَبُ : چون فراغت یافتی،	۵	الْمَنْصِبُ : مقام
	در عبادت بکوش	۵	الْمِنْظَارُ : عینک، دوربین
۹	النَّعْلُ : نعلین، کفش	۵	الْمَنْ : منت
۳	نِعْمٌ : نیکوست	۳	المَهْدُ : گهواره
۱۲	نَفَرٌ ۛ (نُفْرًا) : متنفر و بیزار شد	۱۳	المَهْزُومُ : شکست خورده
۵	النَّقِيُّ : پاک و تمیز	۱۵	المُهَيِّمِینُ : (خداوند) ناظر، نگهبان
۶	النَّقِيُّ : خالص	۳	المَوَاضِيعُ : جمع موضوع
۱۶	نَمٌّ ۛ (نَمًّا) : سخن چینی کرد	۴	المَوْجِعُ : شعله‌ور، برافروخته
	مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ : هر که از	۳	المَوْجِزَةُ : خلاصه
	دیگران نزد تو سخن چینی کند، علیه تو	۱۱	المومياء : مومیایی
	نیز نزد دیگران سخن چینی می کند		
۱	النَّهْبُ : غارت		«ن»
۱۶	نَهَرَ ۛ (نَهْرًا) : راند، بانگ زد	۴	النَّائِي : دور
	أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ : بر نیازمند بانگ مزن	۱۱	نَادَى : صدا زد، ندا داد
	و او را مران	۱۳	النَّاسِكُ : پرهیزکار، پارسا
۱۶	النَّوْرُ : شکوفه	۳	النَّافِذَةُ : مؤثّر
۱۵	النَّوْمُ : جمع نائم : به خواب رفتگان	۱۶	نَامٌ ۛ (نَوْمًا) : خوابید
۱۶	نَوَى ۛ (نِيَّةً) : نیت کرد	۴	النَّاي : نی، نی لیک
	«ه»	۳	نَسَبَ ۛ (نَسَبًا) : سرچشمه گرفت
۴	الهِازِيُّ : مسخره کننده	۶	نَجَى : نجات داد
۶	هَدَأٌ : آرام کرد	۶	النُّحَاسُ : مس
۸	هَدَّبٌ : تهنید کرد	۶	نَحَرَ ۛ (نَحْرًا) : ذبح کرد، قربانی کرد
۱۱	هَدَمٌ : ویران کرد	۸	النَّخْلُ : زنبور عسل
۱	الهَدْمُ : ویرانگری		لَا بَدَّ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ :
۲	الهَوَانُ : خواری		در مقابل عسل باید نیش زنبور را تحمل کرد
۵	الهَوْنُ : فروتنی	۹	النَّدْوَةُ : همایش
۱۶	الهَوَى : هوای نفس	۱۶	نَزَعَ ۛ (نَزْعًا) : باز ستاند
۲	هَيَّجٌ : تحریک کرد	۴	النُّشْرُ : عُقَاب
		۵	نَسِيَ ۛ (نَسِيَانًا) : فراموش کرد

۱۳	الْوَسَادَةُ : بالش	«و»	
۸	الْوُشَاةُ : جمع واشي : سخن چینان	۱۲	الْوَدَائِعُ : جمع ودیعة : امانت‌ها
۱۱	الْوَضْمَةُ : لَكَّه	۱۱	وَأَرَى : پوشاند، دفن کرد
۹	وَطَأَ ـــ (وَطْءُ أ) : گام نهاد	۱۶	واعجابه : شگفتنا!
۳	وَقَدَّ ـــ (وَقْدًا) : وارد شد	۳	الْوَأْفِدُ : مهمان، وارد شده بر کسی
۲	الْوِلَاءُ : دوستی	۱۵	الْوَتْرُ : زه کمان
۱	الْوَلِيُّ : دوستدار، طرفدار	۱۲	الْوَثْقِيُّ : استوارتر، محکم‌تر
۱۱	الْوَهْنُ : سستی	۸	الْوَثِيقَةُ : محکم، استوار
۳	الْوَهَّابُ : بسیار بخشنده	۸	الْوُدَادُ : دوستی
۱۶	وَيَحَلَّتْ : وای بر تو	۱۳	وَدَعَّ ـــ (وَدْعًا) : رها کرد
۲	الْوَيْلُ : نابودی، هلاکت		دَعَّوْهُمْ فِي ضَلَالِهِمْ : آن‌ها را در گمراهی‌شان
	وَيْلٌ لَنَا : وای به حال ما		فروگذار
		۳	وَرِثَ ـــ (إِرْثًا) : به ارث برد
	«ی»	۱۶	الْوُرُودُ : وارد شدن
۱۶	يا هذا : ای فلان، ای کسی که مخاطب هستی	۱۶	الْوُرُودُ : جمع وُرْد : گُل
۱۳	الْيَسِيرُ : آسان	۱۵	الْوَرَى : مردم
۱۱	الْيَقِظَةُ : بیداری	۳	الْوِزْرُ : بار



«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

